

## ترجمه و شکلات: وانمایی و لذت در متن ترجمه

محمود اکسیری فرد

### چکیده

آشتی دادن دلالت‌های معنایی ناسازگار بازمانده است به یک وانمایی سهمگین روی می‌آورد تا در بستر زبانی مقصد معنای اصیل متن را - آن گونه که در زبان اصلی نمایان شده - شبیه‌سازی کند. ترجمه هیچگاه نمی‌تواند به چنین معنایی دست یابد. با وجود این در این میان شبکه‌ای از معنا ساخته می‌شود که تصاویر ناپایداری از دو بستر زبانی را وانمایی می‌کند. یک «دیگری نیرومند» درون ترجمه پی‌ریزی می‌شود که در فضایی حاد واقعی نظم موجود را به چالش می‌کشد.

در این وانمایی لذت رادیکالی نهفته است که به ترجمه جذابیت می‌دهد. وانموده‌هایی که در ترجمه می‌زیند فضایی اثیری و نامتعارف می‌سازند که گویا بی‌شبهت به طعم شکلات نیست. این وانمایی است که ترجمه را مانند یک فانتزی حاد واقعی برای سرکشی از دلالت‌های واقعی پایدار می‌کند که هیچگاه از فرارفتن باز

ترجمه هویتی یگانه دارد. از یک سو متن ترجمه معنایی را بازنمایی می‌کند که وابسته به یک شبکه متنی بیرون از متن ترجمه است، از سوی دیگر ناچار است همچون هر متنی به ساختن شبکه‌ای پردازد که معنا را درون خود سازمان می‌دهد. تنش زبانی و معنایی میان دلالت‌های درونی ترجمه (که وابسته به یک خاستگاه فرهنگی - زبان مقصدند) و شبکه‌های معنایی و زبانی (که از خاستگاه فرهنگی دیگری - زبان مبدأ - سر بر آورده‌اند) هرگز ترجمه را رها نمی‌کند. ترجمه در فضای این تنش نمی‌تواند با هیچ یک از این شبکه‌های معنایی به پیوندی پایدار برسد. ترجمه درگیر کشمکشی درونی میان مؤلفه‌های ناهمگون زبانی - فرهنگی است و همین کشمکش، ترجمه را میان این دو منظومه در تعلیق دائمی قرار می‌دهد. معنا در ترجمه گذاخته می‌شود. ترجمه که «در واقع» از

### برآشفتگی

ترجمه با تقدیر زبان گلاویز می‌شود. در آن حال که زبان ساختگاهی برای بازتاب معنا به مثابه رویدادی زبانی - فرهنگی است، در ترجمه معنا به گونه‌ای متفاوت پدیدار می‌شود. در ترجمه معنا به نمایشی از شبه واقعیت بدل می‌شود. معانی ترجمه که از زبان دیگری وارد شده‌اند و با معادل‌هایی که در ترجمه بازتاب می‌یابند در زیست‌جهان بومی ساخته نشده‌اند و همیشه به قلمرویی بیرون از آنچه در واقعیت‌های زبانی مقصد است، باز می‌گردند. آنچه در حیات جمعی شکل گرفته است و با سنت‌های نیرومند نگاه داشته می‌شود، در ترجمه غایب است. آنچه با متن‌های ترجمه وارد می‌شود چیزی است که (در تجربه جمعی مردم) نبوده (یا دست کم به شکلی متفاوت بوده است) و اینک وارد می‌شود تا نماینده امر نامتعارف شود و سنت را با افقی دگرگون رویارو کند.

مترجم می‌کوشد با معادل‌های مناسب معنا را به کامل‌ترین شکل در زبان مبدأ نمایان کند، اما ترجمه‌ای که سرانجام به دست می‌آید نمی‌تواند معنا را آن گونه که در زبان مقصد وجود دارد، انتقال دهد. هنگامی که با حوزه‌های زبانی ناهمگون سروکار داریم حتی سخن گفتن از انتقال هم مشکل‌ساز خواهد بود، چرا که هر تلاشی برای انتقال مفاهیم میان حوزه‌های زبانی خواه ناخواه به بازآفرینی یا بازپروری معنا می‌انجامد و از آنجا که این بازآفرینی فاقد ارجاع‌های واقعی و ملموس است می‌توان از وانمایی سخن گفت: بازنمایی غیابی رویداد. فرایند ترجمه همواره درگیر کشمکشی

نمی‌ماند. از سوی دیگر اما نشانه‌هایی که در متن ترجمه پرسه می‌زنند پیوسته به واقعیت‌های انضمامی باز می‌گردند و نشانه‌های واقعی را وارد یک بازی رادیکال می‌کنند تا مناسبات واقعی را در فضایی حاد واقعی دگرگون کنند.

ترجمه هرگز یک تبادلی معنایی ساده میان دو زبان یا دو فرهنگ نیست، بلکه پیچیدگی‌هایی دارد که آن را به بیرون از نظم نمادین پرتاب می‌کند و به سوی یک وانمایی تمام‌عیار می‌برد. ترجمه واسطه نیست، بلکه خود بنیان‌گذار است؛ ترجمه فضایی برای آشوب و برآشفتگی بنیادین واقعیت می‌سازد. سوژه در این فضا گریزگاهی برای سرپیچی از نمادهای حاکم می‌یابد که در عین حال نماینده ساختگاهی برای پرداخت دوباره بازنمایی و بنیان نهادن (امر) ناممکن است.

در این مقاله با رویکردی پسانتقادی به ترجمه می‌کوشم مفهوم وانمایی را در ترجمه واکاوی کنم و دلالت‌های ترجمه را از منظر زبانی و فرهنگی بررسی کنم. به ویژه برای ما که ترجمه حامل افق فرهنگی مدرنیته است و ترجمه‌ها بیش از همه بر متن‌هایی از اروپا و آمریکا متمرکز شده‌اند ترجمه به شیخ مدرنیته بدل شده است. از این رو می‌توان با تأمل بر ترجمه ایرانی از پاره‌ای ابعاد پنهان مدرنیته ایرانی پرده برداشت. این مقاله نیز می‌کوشد دلالت‌های ترجمه را در متن اجتماعی و سیاسی معاصر تفسیر کند.

**واژگان کلیدی:** ترجمه، وانمایی، واقعیت، دیگری.

ترجمه) آسوده‌اند: این نشانه‌ها برآمده از خلوص اجتماعی - فرهنگی‌اند که محصول تجربه عینی و ذهنی جمع به مثابه پیکره‌ای واحد است. این نشانه‌ها در تقاطع خیال و واقعیت جمعی واحد می‌لغزند و با بازی میان خویش معنا می‌آفرینند. هنگامی که ترجمه وارد می‌شود زبان بیچاره می‌شود: ناگهان انبوهی از نشانه‌های پراکنده و بی‌مرکز در واقعیت زبان آغاز به پرسه‌زنی می‌کنند، بی آن که بخواهند تعریف روشنی از رابطه خود با امر اجتماعی زیسته فراهم کنند. زبان که همواره با ساختار مشخصی به فرهنگ و امر اجتماعی زیسته پیوند خورده است با شبیخون ترجمه مختل می‌شود. دلالت‌هایی که با ترجمه پراکنده می‌شوند گیج‌کننده‌اند؛ ترجمه با زبانی نمایان می‌شود که نشان از زبان واقعیت دارد، واقعیتی که اما در واقعیت واقعیت، غایب است. زبان واقعیت نمی‌تواند نظم ترجمه را ابطال کند، چرا که با رمزگان واقعیت مرسوم آراسته شده، زیرا اگر چه در فرهنگ مقصد حقیقت ندارد حامل حقیقتی اصیل در فرهنگ مبدأ است - زیرا با نشانه‌های فرهنگ بومی از واقعیتی پرده برمی‌دارد که خارج از واقعیت بومی است - و چه بسا واقعیت بومی را به چالش می‌کشد. حرکت ترجمه در زبان برآشوبنده است. رابطه زبان و ترجمه نماینده تنشی پایان‌ناپذیر است که به سایش مرزهای بازنمایی می‌انجامد.

ترجمه بازی زبان را به بازی می‌گیرد، نشانه‌ها را به بازی‌ای دعوت می‌کند که قاعده‌اش بعداً نوشته خواهد شد. صد البته نشانه‌ها فریب می‌خورند؛ چه، قاعده این بازی هرگز تماماً نگاشته نخواهد شد؛ تنها برزخی

درونی است. از یک‌سو ترجمه ناچار است به دلالت‌های معنایی زبان مقصد وفادار بماند و از سوی دیگر باید تا اندازه‌ای از دلالت‌های اصیل متن فاصله بگیرد و به زبانی سخن بگوید که برای خوانندگان بومی قابل فهم باشد. این کشمکش زبانی ترجمه را وادار می‌کند به وانمایی روی بیاورد تا شکافی را که میان دو حوزه زبانی - معنایی رخ داده است پر کند. در این حال در ترجمه زبانی ساخته می‌شود که از نظام نشانه سرپیچی می‌کند و از قلمرو دال و مدلول فاصله می‌گیرد تا در حریمی فراتر، نظمی متفاوت پی‌ریزی کند.

در آن حال که زبان حامل ایده عینیت است و با سخن گفتن از چیزها نظم عینی‌شان را در بستر امر واقع ممکن می‌سازد، در ترجمه با زبانی مواجهیم که از آنچه نیست سخن می‌گوید و هرگز پافشاری و ایجابی برای عینیت‌دهی و پرتاب کردن نشانه‌ها به حریم واقعیت ندارد، تنها می‌خواهد نشانه‌ها را آن گونه که در حیطه زبانی دیگری بازتاب یافته‌اند بر قلمرو زبان مبدأ فرافکنی کند و با نشانه‌هایی معنادار مفاهیمی را که در تاریخ فرهنگی یک مردم زیسته نشده‌اند، وارد زبان کند. زبان نشانه‌هایی از واقعیت زیسته را بازتاب می‌دهد و ترجمه بازتابی از این بازتاب است، ردپایی از ردپا که می‌کوشد نشانه‌ها را با نشانه‌ها درگیر کند و از این طریق نشانه‌هایی تازه خلق کند.

به تعبیری می‌توان گفت ترجمه، نافرجام زبان است: ترجمه زبان را به مقصد مشخصی نمی‌رساند و زبان را در انبوهی از دال‌های لغزنده شناور می‌کند. نشانه‌های درون زبان (بدون

### نمایی دیگر، نماینده‌ای دیگر

ترجمه همواره در بستر فرهنگ‌های گوناگون امکان رویارویی با یک دیگری ناشناخته، غریب و در همان حال نیرومند را فراهم آورده است. اما این تجربه رویارویی با دیگری هیچ‌گاه بی‌واسطه و مستقیم نبوده، بلکه در رمزگان زبانی پیچیده است تا مؤلفه‌هایی پاره پاره و ناهمگون از فرهنگ مبدأ وارد متن بومی شود و وانموده‌ای از «دیگری» در متن ترجمه پی‌ریزی شود. ترجمه افق وانمایی بوده است. ترجمه: غریب‌ترین برخوردها با ناشناخته‌ترین خیال‌ها و واقعیت‌ها، شگفت‌ترین امکان‌ها برای خودآگاهی و عصیان، سرکشی از امر موجود، زیستن در فضای ناممکن، فرارفتن از آنچه امر اجتماعی بر روان فرد آوار کرده است، به چالش



ترجمه ما کمتر دغدغه‌ای برای تقویت و پشتیبانی از فرهنگ بومی داشته (و تردید دارم که هیچ ترجمه‌ای اصلاً چنین خواسته‌ای داشته باشد)، بلکه بیش از همه برای وارد کردن مؤلفه‌ای ناآشنا، برای ناسره کردن هستی فرهنگ و به هم زدن نظم بومی چیزها بوده که فرایندهای ترجمه پدیدار شده‌اند.

از دال‌های بی‌پایان خلق می‌شود که فاقد مدلول‌های ثابت‌اند: نشانه‌ها در فضایی بی‌مرکز میان دلالت‌های زبانی و فرهنگی گوناگون شناور می‌شوند و همواره از نقطه‌ای به نقطه دیگری می‌لغزند، بی آن که لنگرگاهی برای ارتباط پایدار با واقعیت‌های انضمامی داشته باشند. نشانه‌های ترجمه بلا تکلیف‌اند، در یک سو دلالت‌های زبانی - فرهنگی بومی و در سوی دیگر دلالت‌های اصیلی وجود دارند که در زبان و فرهنگ دیگر تنیده شده‌اند و ترجمه در متن این کشش‌های مضطرب‌کننده هیچ‌گاه نمی‌تواند به تصمیم قاطعی دست یابد. نشانه‌ها در میان کشمکش دال‌ها گم می‌شوند و در تعلیق ابدی قرار می‌گیرند. در قیاس با متن‌هایی که دست اول به شمار می‌روند ترجمه خصلتی برآشفته دارد و ردپای دیگری - چیزی جز آنچه در معانی لفظی تنیده شده است - را به شیوه‌ای بس نیرومندتر نشان می‌دهد. دیگری زبان به حضور فراخوانده می‌شود و نشانه با غیر خود بارور می‌شود. گرچه دیگری هیچ‌گاه کاملاً حاضر نمی‌شود، اما رخنه می‌کند و سمت و سویی تازه به نشانه‌ها می‌دهد که آنها را فراتر از دایره ارتباطی یک زبان خاص می‌برد. بزرگ‌ترین رسالت ترجمه در تاریخ فرهنگی‌اش به لرزه درآوردن نظام‌های منسجم بازنمایی بوده است: ایجاد تنش در رمزگان واقعیت و حقیقت، زیر و رو کردن رسوب‌هایی که در ناخودآگاه جمعی دفن شده‌اند، تهدید نمادهای حاکم با شیخ برهنه دیگری، درانداختن حرکتی دیالکتیک در نهادهای مستقر، وانمایی فاجعه در نظم موجود، رادیکال کردن بازی تفاوت‌ها.

همزمان مؤلفه‌های بدیعی بوده که جلوه دیگری به وضع چیزها داده است. آنچه به ترجمه جان داده ایجاد گسست و پارگی در امر واقع بوده است؛ از هم گسیختن و لرزاندن همسانی و یکدستی چیزها، در انداختن آشوبی پریشان در متن آنچه هست؛ تکان ناخودآگاه ذهن در واپسین مرزهای (نا)واقعیت؛ ورود ناخودآگاه دیگری به ناب‌ترین ساختارهای خودآگاه؛ پیوند (نا)خودآگاه با موهوم‌ترین مؤلفه‌های (نا)واقعیت؛ لذتِ رادیکالِ امر فانتزی.

#### (جذبۀ) وانمایی

ترجمه (برای ما) نبوده است، مگر به مثابه وانمایی دیگری: یک وانمایی شگفت، ناهمسان، دگرگون. وانمایی قدرتمندی که غیاب مطلق دیگری را در متن فرهنگ بومی بازنمایی کرده است. ایران معاصر صحنه پیدایی و خیزش ترجمه‌هایی بوده است که متن‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی - و شاید کمتر از همه عربی - را وارد پس‌زمینه زبانی - فرهنگی ساخته‌اند تا شیخ عناصر ناهمگون را وارد حوزه‌های زبانی - ذهنی کنند. ترجمه ما کمتر دغدغه‌ای برای تقویت و پشتیبانی از فرهنگ بومی داشته (و تردید دارم که هیچ ترجمه‌ای اصلاً چنین خواسته‌ای داشته باشد) بلکه بیش از همه برای واردکردن مؤلفه‌ای ناآشنا، برای ناسره کردن هستی فرهنگ و به هم زدن نظم بومی چیزها بوده که فرایندهای ترجمه پدیدار شده‌اند. از رمان، فلسفه، هنر و الهیات تا علوم پایه، معماری، روان‌شناسی عامیانه، تاریخ و متن‌های دیگر، متن‌های ترجمه شده شیخ چیزهایی دیگر

کشیدن نظم خیالی ذهن، پرسش از نهفته‌ترین بنیادهای نظم حاکم، زیر و رو کردن رسوب‌های امر سیاسی در ناخودآگاه سوژه، نمایش شگفت آنچه نیست و می‌تواند باشد، غیاب رادیکال آنچه واقعیت را همه جا قبضه کرده است؛ ترجمه همواره نمایشی و همگون بوده که علیه واقعیت نهادینه و خودآگاه شورش کرده و همواره واقعیت را در اختلال پریشان خود گم کرده است. ترجمه سعی می‌کند پدیده‌ای بدیع باشد که با زبان موجود آنچه در واقعیت موجود غایب است، سخن بگوید و مرزهای واقعیت را برای ساکنان جغرافیاهای تاریخی - فرهنگی تا فراسوی آنچه در واقعیت حاضر پر و بال گرفته گسترش دهد. ترجمه همواره در فضایی میان حضور و غیاب، میان واقعیت و ناواقعیت، میان جدی بودن و کنایه، میان عینیت مادی و ایدئولوژیک و ذهنیت سیال و سرگردان، میان همه هست‌ها و نیست‌ها قامت افراشته است. ترجمه همیشه بوده و لحظه‌ای امر حاضر را به خود وانگذاشته است که بدون درگیری و تنش زنده بماند و چون سایه‌ای بدون جسم ما را به هستی دگرگونه‌ای رهنمون شده که «در واقع» در متن واقعیت‌ها نبوده است.

آنچه میان فرهنگ‌های گوناگونی به ترجمه جان داده، ناهمگونی زبانی نبوده است. درست است که ناهمگونی‌های زبانی همیشه بستر ترجمه بوده‌اند و خود به ناهمگونی‌های بنیادین دیگر پر و بال داده‌اند، اما آنچه موتور محرک ترجمه در گذر تاریخ بوده است، قدرت شگفت ترجمه برای پی‌ریزی یک وانمایی سهمگین از حضور دیگری، هستی دیگری، نمایش ناگهان و

را به سپهر زبان آورده‌اند و لذا این ترجمه‌ها همیشه زبان و فرهنگ را با «غیرخود» مواجه کرده‌اند.

همان‌گونه که ژولیا کریستوا با مفهوم «بینامتنیت» بیان داشته است هر متن با در هم تنیده شدن سایر متن‌ها شکل می‌گیرد و معنای متن در ارتباطی پویا میان متن‌های ناهمگون و چندسویه نهفته است. هر متن به گفتمان‌ها و مؤلفه‌هایی خارج از خویش وابسته است و همواره به متن‌های عام‌تر و سویه‌هایی که خارج از او است باز می‌گردد (هیت، ۲۰۱۰). به تعبیر ژاک دریدا هیچ متنی «در خود بسته نمی‌شود» (دریدا، ۸۴؛ ۱۹۷۹؛ روبل، ۶۴؛ ۲۰۰۳). همیشه معنایی وجود دارد که متن را به چیزی جز خودش وصل می‌کند، معنایی که فراتر از متن می‌رود، معنایی که به معنای دیگر و به نشانه‌های دیگر وصل می‌شود: دگربودگی رادیکال. ترجمه نیز چنین بوده است. متن‌هایی که ترجمه شده‌اند همیشه نشانی دگرگون از فرهنگ و نشانه‌های ناآشنا - که از آن ترجمه شده‌اند - سامانی ناشناخته برای برآشفتن نظم و حضور چیزها (آنچه پیش از آن نهادینه شده) داشته‌اند. ترجمه واسطه‌ای میان خود و دیگری، میان خودی و غیرخودی بوده است. هر هستی اجتماعی، فرهنگی یا حتی مادی ناچار به گفتگو با دیگران است که اگر نتواند در فضای گفتگو قرار گیرد وجود نخواهد داشت (در اجتماع جهانی یا میان فرهنگی وجود نخواهد داشت). ترجمه حلقه ارتباط عناصری است که در این گفتگو همیشه دیگری را درگیر و در هستی یکدیگر رسوخ می‌کنند.

اما فراتر از این همه، ترجمه برای ما معنای دیگری هم داشته است: ترجمه، شیخ مدرنیته بوده است، از آغاز مشروطه (و حتی پیش از آن) که سنت متافیزیکی نیرومندی در برابر مدرنیته مقاومت کرد و مدرنیته از هزار مسیر ناپیدا در حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما شیوع یافت. از ابتدای تاریخ مدرن، ترجمه رسانه‌ای اسرارآمیز بود که جلوه‌هایی از حیات اجتماعی و سیاسی غرب را به شیوه‌ای بدیع نمایان ساخت به نحوی که همه را مسحور خود نمود. از آغاز برخوردهای تاریخ معاصر با اروپا و آمریکا بود که موج تازه‌ای از ترجمه در فضای اجتماعی ایران شکل گرفت و متن‌های بسیاری از متون اروپا و آمریکا ترجمه شدند. آثاری که ترجمه شده‌اند یا می‌شوند - جز معدودی - همگی از متن‌های نگاشته شده در اروپا و آمریکا (شمالی و جنوبی) بوده‌اند. در این ترجمه‌ها ذائقه‌ای تنیده بود که نشان از زرق و برق داشت، نشان از پیشرفت و رفاه و تن‌آسانی و لذت‌های سرکوب شده داشت. اما آنچه در این ترجمه‌ها تنیده بود نشانه‌های غیاب بود، نه نشانه‌های حضور. همین خصیصه ترجمه حرکت متن ترجمه را به یک وانمایی غول‌آسا بدل کرد که سرانجام مدرنیته را به گونه‌ای تمام‌نما در ایران ما شبیه‌سازی کرد، هر چند هرگز نتوانست مدرنیته را به مثابه یک هستی مستقل محقق کند. ترجمه، به نوعی، به لذت مدرن (و شاید پست‌مدرن) بدل شد، لذتی که فراتر از نظم نشانه‌های موجود تجربه می‌شود و سیستم را، برای لحظاتی هر چند کوتاه، در خطوط بی‌انتظام دچار پراکنندگی و اختلال می‌کند. این لذت لذتی

نمایش فاصله‌ها تن داد. متن‌های ترجمه، ترجمه متن‌ها سرانجام یکی از مهیب‌ترین تکانه‌ها برای دگرذیسی و شکل دادن به آینده‌های در حال گذار در متن تقدیر نانوشتۀ ما شدند.

در تاریخ پر فراز و نشیب ترجمه مدرن در ایران سنت‌های بسیاری جریان داشته‌اند. از آن میان به برخی از قدرتمندترین جریان‌هایی که در رگ‌های پرتلهاب ترجمه تپیده‌اند و خود به سنت بدل شده‌اند اشاره می‌کنم.

#### ترجمه به مثابه افق

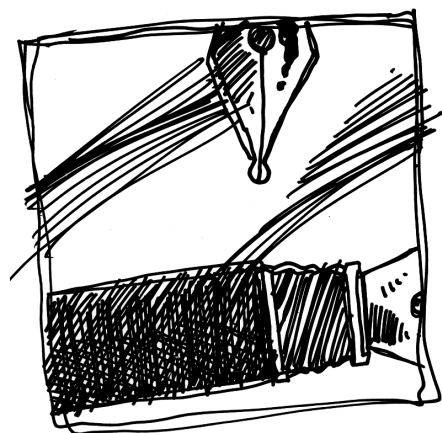
هنگامی که مدرنیته وارد فضای سیاسی و فرهنگی ما شد ناگهان با نیروهای سترگ و ریشه‌داری روبه‌رو شد که پیشرفت او را مسدود کردند: سنت بود، متافیزیک بود، الهیات بود، شعائر اجتماعی کهن بود و مدرنیته بود، که نتوانست چنان که باید وارد شود و نظم نوین خود را جان‌نشین سیستم موجود کند. امواج جوشان مدرن که در پی رهایی جامعه از سنت‌ها بودند ناگهان خود را در برابر حصار نفوذناپذیر یک متافیزیک دیدند که از پذیرش «دیگری» سر باز می‌زد. سنت در برابر دگرگونی‌های مدرن صف‌آرایی کرد و مدرنیته که بنا داشت نظم چیزها را یکپارچه زیر و رو کند هرگز نتوانست برای ورود به این مرز و بوم روآید بگیرد، در آن سوی مرزها ماند تا به شیوه‌ای دگرگون نبض امور را به دست گیرد. مدرنیته از مرزهای شناخته شده وارد نشد، مدرنیته نتوانست حاکم شود، ولی سایه انداخت: مثل یک میل سرکوب شده در آن سوی نظم نمادین باقی ماند تا هستی نشانه‌ها را با اشتیاق به خود بارور کند و آنها را

بوده که با شکلات تجربه کرده‌ایم، لذتی که گویا از جای دیگری آمده است و سوژه را برای لحظه‌هایی از حریم نمادین خارج می‌کند تا در فضایی اثیری و غیرمادی - فضایی وانموده - از امر موجود سرکشی کند: رهایی سوژه در جهانی دیگر. طعم ترجمه مثل طعم شکلات است که فراتر از نظم هنجارهای حاکم جلوه‌هایی از لذت مدرن را برای لحظه‌هایی محسوس و گیرا در تجربه فردی سوژه وانمایی کرده است. فارغ از چیره‌دستی و قدرت رمان‌نویسان، غالباً رمان‌های ترجمه شده جذابیت بیشتری برای ما داشته‌اند. لذتی که در ترجمه آثار امیل زولا، میلان کوندرا و گابریل گارسیا مارکز بوده شاید در رمان‌های فارسی نبوده است. نه این که رمان‌نویس‌های ما ضعیف‌تر باشند (که شاید درست باشد ولی با آنچه می‌گویم ربطی ندارد)، بلکه آثار ترجمه شده ردپاهای دیگری داشتند که خصیصه‌ای شگرف و اسرارآمیز در خود سرشته بود: آزادی بود و اروتیک بود، فریب دادن سنت بود، جلوه‌های نوین تمدن مادی و ورود امر سرزده بود، جنون رهایی بود، فرا رفتن از اینجا و اکنون که به گونه‌ای منفی در این آثار سرشته شده بود و فضایی پسمتافیزیکی که نشانه‌های منفی نو شدن و دگرگونی را همه در اندام اثیری خود تنیده بود. این نشانه‌های حاد واقعی بودند که به مقابله سنت آمده بودند و فرد نوپایی را که به تازگی سر از سنت برمی‌آورد سراسر فریفتند.

ترجمه صحنه نمایش و غیاب شد؛ نمایش غیاب؛ غیاب نمایش؛ شیخ دگرگون نداشته‌هایی که ما را همه از جهان مدرن، از آمریکا و اروپا جدا کرده بود. شاید به همین دلیل بود که ترجمه به

به چیزی بیرون از نظم موجود فرا بخواند. در همان حال رگه‌های این دگردیدی در مبادلات تجاری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نفوذ کرد و ارتباطات فرامرزی که نسبتی با جریان‌های مدرن برقرار کرده بودند اندک اندک درون مرزها نفوذ کردند. نمایندگان مدرنیسم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از تمام درهای بسته وارد شدند، از دیوارها گذشتند و جلوه‌های مدرنیته را مثل ویروس اشاعه دادند. ما مدرن شدیم بی آن که بدانیم مدرن بودن چیست. یکی از نمایندگان مدرنیته - که بی‌اجازه وارد شد - ترجمه بود.

سیل متن‌های ترجمه شده چون سریان ناگهانی اپیدمی، مرزهای سواد و دانستن را درنوردید و در جهش‌های پیاپی، خود را در ژن‌های بقا تزریق کرد. رمزهای ترجمه در جلوه‌های زندگی نمایان شدند. برای آن دسته از مردمانی که در این مرز و بوم با اشتیاق سرکوب‌شده مدرنیسم می‌زیستند ترجمه متن‌های اروپایی و آمریکایی به افقی برای تجربه حقیقت و زندگی بدل شد. قشر تحصیل‌کرده جدید خود را از توده‌ها جدا کرد و کوشید در سایه ترجمه به سبکی تازه از اندیشه و عمل دست یابد. ترجمه افق مدرنیته شد (و افق، به تعبیر گادامر، چارچوبی تفسیری است که به فهم ما از جهان، به فهم ما از خویش سمت و سو می‌دهد). با گسترش آموزش و فراگیر شدن خواندن و نوشتن، توده‌های بی‌سواد محو شدند (یا وانمود کردند که محو شدند) و جلوه‌های ترجمه آزادانه پرسه زدند. وانمودهای مدرن، در متن‌های ترجمه، همه جا رخنه کردند. شوق مدرن شدن برای محاکات ترجمه‌ها، ترجمه شد.





برای گفتگو هموار می‌شد.

سایه‌های ترجمه ناگهان بر سنت آوار شدند و سنت به مرور در بسیاری از عرصه‌ها خود را به ترجمه وانهاد و سایه‌ای از سایه‌های ترجمه شد. با ورود ناگهانی ترجمه انبوهی از نشانه‌های بی‌مرکز در جغرافیای فرهنگی ما آغاز به پرسه زدن نمودند و همسانی را با رشته‌ای از نشانه‌های ناهمسان بر آشفته کردند. میراث استبداد، پیش از آن که بدانند مغلوب شده بود و زمینه انتشار ترجمه در حوزه‌های گوناگون گشوده شد. ترجمه نشانه‌هایی از جهان نو با خود داشت و خود، نمایی - هر چند نامنسجم - از دیگری را در قلمرو فرهنگ بومی ما وانمایی کرد. با ورود ترجمه خواه ناخواه ناچار شدیم خود را از روزنه چشم دیگری ببینیم و همه چیز را دوباره با پرسشی دگرگون بیازماییم که: چرا چیزها این گونه‌اند، یا دست‌کم، چرا این گونه شده‌اند؟

ترجمه به افقی نوین مبدل شد که نظم نشانه‌ها را به چالش می‌کشید، نظم چیزها را تردیدبرانگیز نشان می‌داد و سپهر تازه‌ای برای گفتگوهای انتقادی می‌گشود. اما این افق هیچ‌گاه جایگاه ثابتی نداشت و همیشه در حاد فضایی ناواقعی میان فضاها ناهمگون ساخته شده است تا با سنت‌ها مبارزه کند.

ترجمه به مثابه کنش سیاسی سویه‌ای دیگر از ترجمه وجود دارد که به مثابه عینیتی انتقادی بی‌درنگ در فضای جدال‌ها و تنش‌های اجتماعی - سیاسی گام نهاده است. ترجمه در همان حال که خصلت وانمودگی‌اش

دانش و فناوری مدرن نیز با ترجمه‌های مستقیم یا غیرمستقیم از متن‌های مدرن اروپا و آمریکا سر بر آورد که اگر ترجمه نبود نه جامعه‌شناسی امروزی را داشتیم، نه روان‌شناسی، نه مهندسی و نه...

ترجمه متونی که از فراسوی مرزهای جغرافیایی در حریم سیاسی - فرهنگی و زیست‌جهان‌های بومی رسوخ کرده بودند، ردپای دیگری را به درونی‌ترین شبکه‌های اجتماعی گشودند و امر اجتماعی ناگهان خود را در برابر چهره دیگری یافت. مسئله، تنها گشودن راه برای ترجمه و جلوه‌هایی که به همراه او وارد می‌شدند نبود؛ بلکه مسئله گفتگو بود و به رسمیت شناختن دیگری و این موضوع که اگر ترجمه وارد می‌شد خواه ناخواه باید فضایی



ترجمه برای ما معنای دیگری هم داشته است: ترجمه، شبح مدرنیته بوده است، از آغاز مشروطه (و حتی پیش از آن) که سنت متافیزیکی نیرومندی در برابر مدرنیته مقاومت کرد و مدرنیته از هزار مسیر ناپیدا در حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما شیوع یافت.

مثابه یکی از دلالت‌های این گزاره پذیرفته شد. شریعتی که خود زمانی ترجمه کتاب *سلمان پاک* اثر لویی ماسینیون را منتشر نشده باقی گذاشت، بنا به شرایط مبارزه/بؤزر را - به قلم خود - منتشر کرد؛ زیرا به درستی باور داشت که/بؤزر سنخیت بیشتری با نیازهای جامعه در آن زمان داشت. او همیشه تأکید می‌کرد اثری که در سپهر اندیشه منتشر می‌شود باید نسبتی با نیازهای زمان داشته باشد. این نیازها در ارتباطی دیالکتیکی میان ذهنیت روشنفکر و عینیت شرایط اجتماعی پدیدار می‌شوند. اینچنین بود که بخش عمده‌ای از ترجمه‌ها - به ویژه در ادبیات روشنفکری - به پروژه‌های سیاسی و آرمان‌های انقلابی گره خورد. ترجمه نمایی حاد واقعی از شورش علیه سیاست و نظم نهادینه شده استبداد شد و دمام



در ترجمه‌ها ذائقه‌ای تنیده بود که نشان از زرق و برق داشت، نشان از پیشرفت و رفاه و تن‌آسانی و لذت‌های سرکوب شده داشت. اما آنچه در ترجمه‌ها تنیده بود نشانه‌های غیاب بود، نه نشانه‌های حضور.

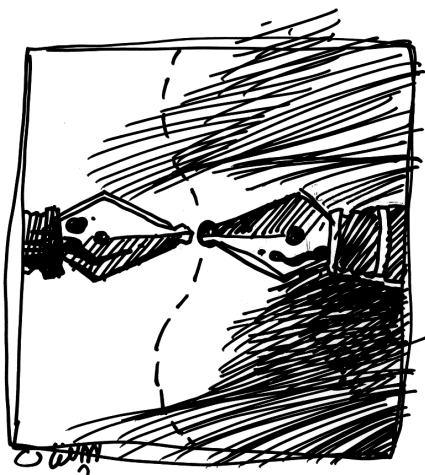
را نگه داشته است، در لحظه‌هایی سرنوشت‌ساز با حقیقت و امر واقع گلاویز شده، قدم در راه بازی تفاوت گذاشته و برای آینده‌های واقعی مبارزه کرده است. این سنت را در ترجمه با جلال آل‌احمد شناختیم، که اگر پیش از جلال هم چنین سنتی وجود داشته، با جلال بوده که بیش از همه فراگیر شده و همچون جریانی قدرتمند در هوای روشنفکری بالیده و بر فضای سیاسی و اجتماعی کشور تأثیر گذاشته است. جلال تأثیر بسزایی بر حلقه‌های روشنفکری داشت و با اقتدار و نفوذ فکری خود نه تنها بسیاری از آثار را همگام با آرمان‌های سیاسی - فرهنگی ویژه‌ای ترجمه می‌کرد، بلکه کم و بیش به ترجمه‌های دیگر هم سمت و سو می‌داد. با جلال یا پس از جلال بود که مترجمان به روشنی دانستند هر ترجمه نسبتی با سیاست و وضع چیزها دارد. بعدها این طرح سیاسی - روشنفکری در اندیشه شریعتی توسعه یافت و به یکی از درخشان‌ترین پی‌رنگ‌های روشنفکری معاصر تبدیل شد: تعهد روشنفکری. اندیشه و کنشی که از آن بر می‌خاست، در برابر سرنوشت مردمان، سرنوشت دوران و در برابر سرنوشت جهان مسئول بود. برای نخستین بار روشنفکران با تقدیر جامعه و با آینده‌های در حال گذار دست به گریبان می‌شدند تا جهان را دوباره بسازند.

به این شکل میراث انتقادی شریعتی - تأثیر ماندگاری در اندیشه سیاسی و اجتماعی ما بر جا گذاشت و باعث شد که گزاره هر کس برای آنچه می‌گوید یا انجام می‌دهد مسئول است بازتاب بی‌بدیلی یابد و گزاره هر کس برای آنچه ترجمه می‌کند مسئول است سرانجام به

سعی در لرزاندن آن داشت. نیرویی تکان دهنده در این سنت بود که باعث شد ترجمه نقش قابل ملاحظه‌ای در تحولات سیاسی - اجتماعی دوران ایفا کند.

آنچه این ترجمه‌ها را سیاسی کرده بود پیوند بی‌واسطه با ایده‌ها و آرمان‌های سیاسی نیست؛ مسئله، بنیان‌گذاری و تأسیس است؛ به تعبیر ژان فرانسوا لیوتار، سیاست همیشه به بنیان‌گذاری و تأسیس گره خورده است. همه سیاست، انجام چیز دیگری - جز آنچه هست - را تجویز می‌کند (لیوتار، ۳-۴؛ ۱۹۸۸؛ مالپاس، ۲۰۰۳: ۷۰). سیاست به معنای زیر سؤال بردن نهادها و به چالش کشیدن وضع موجود است تا بتوان به نظم دیگری دست یافت. ترجمه‌هایی که برای بنا نهادن «چیز دیگری» در پهنه سیاست، فرهنگ یا امر اجتماعی ترجمه شده‌اند به این معنا سیاسی بوده‌اند، ترجمه‌هایی که از ابتدا در پی بنیان‌گذاری و تأسیس بوده‌اند، ترجمه‌هایی که همه خواسته‌اند سامان تازه‌ای در متن مناسبات موجود به وجود آورند که با آگاهی از این حقیقت که متفاوت‌اند، بازی مرگبار تفاوت را در متن یک همسانی برانگیزند تا به چیز دیگری دست یابند.

شاید جامعه تک‌صدایی آن دوران ما با این ترجمه‌ها تا حدی تکان خورد. هر ترجمه ردپایی از مؤلفه‌های ناهمگون را وارد سپهر اجتماعی و فکری می‌نمود که خود نیز سیاست‌های فرهنگی را دگرگون می‌کرد و راه را برای دگرگونی‌های سیاسی فراتر می‌گشود. ترجمه می‌خواست پیام‌آور دگردیسی باشد. سنت‌های مستحکم در ترجمه به نزاع فراخوانده می‌شدند، یا دست‌کم



به مرور به حاشیه رانده می‌شدند تا با هجوم سایه‌های دیگری متزلزل - و دگرگون - شوند. سیاست بیش از آن که با اقتدار به امر موجود انتظام بخشد و نظم چیزها را تعیین کند با جلوه‌های ترجمه گلاویز می‌شد و نظم چیزها در متن این چالش و در متن برخورد دلالت‌های ترجمه و چارچوب‌های موجود نگاشته می‌شدند.

### ترجمه به مثابه تخریب سنت

ترجمه در گوشه و کنار این مرز و بوم رخنه کرد و نظم درونی چیزها را با نشانه‌های گداخته‌ای که از آن سوی چیزها آمده بودند مختل می‌کرد و می‌خواست نظام سازگار جهان‌بینی موجود را در هم بشکند. در آن هنگام نمایندگان سنت درگیر مبارزه‌ای نفس‌گیر با مدرنیته بودند. ولی همه تاب و توانشان صرف مبارزه با جلوه‌های آشکار مدرنیته می‌شد. سنت با همه نیرو در برابر مدرنیته صف‌آرایی کرد. اما شاید نمی‌دانست که مدرنیته همسان و تک‌ساحتی نیست، نمی‌دانست مدرنیته جلوه‌های پنهان بسیار و هم‌پیمانان بسیار دارد که اگر خود وارد نشود هم‌پیمانانش وارد می‌شوند تا نبض امور را به دست گیرند. مدرنیته، به نوعی، در آن سوی دیوارها ماند و خود را هرگز بی‌واسطه در متن واقعیت‌هایمان وارد نکرد اما ترجمه شد. پیام‌آوران مدرن، همه جا پخش شدند و ضمیر پنهان امور را از آن خود کردند: اروس بود، لذت‌جویی بود، تن‌آسانی و رفاه مادی بود، جنسیت آشوبگر بود، پیشرفت و مادیت بود، علم و فناوری نوین بود و در پس این همه «ترجمه» بود که همچون نشانه‌ای منفی ولی مهیب، غیاب این همه

را خواسته یا ناخواسته در حیات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ما بازنمایی کرد. ترجمه امتداد منفی مدرنیته شد و غیاب مدرنیته را در ایران بازنمایی کرد. مدرنیته، هر چند در ابتدا نبود، ولی با ترجمه جلوه‌های خود اشتیاق و آفری میان بسیاری از نخبگان و توده‌ها به وجود آورد. تحصیل‌کرده‌ها و نخبگان و در پی آنها توده‌های سرخورده که از جلوه‌های مرموز و خیره‌کننده مدرن در این ترجمه‌ها همه به شوق آمده بودند، دست به خلق شبیه یا وانموده‌ای از مدرنیته در متن واقعیت زدند. مدرنیته ما وانموده و وانموده‌ها شد. گویا مدرنیته پیروز شد، یا به بیان درست‌تر: دیگر مدرنیته نیازی به پیروزی نداشت.

این گونه بود که ترجمه رقیب قدرتمند سنت شد. در شرایطی که پیش‌شرط‌های تحقق مدرنیته غایب بود، ترجمه نمودی به تأخیر افتاده (و در همان حال پیشگام) از مدرنیته شد که در انحنای امر سنتی نفوذ کرد. هر اثری که ترجمه شده چالشی برای امر سنتی بوده است. در شرایطی که سنت به سپهر تام بدل شده بود و تلاش می‌کرد حق زیستن را از جلوه‌های ناهمسان مدرن بگیرد، ترجمه مدرن کوشید خود به سنت بدل شود و سنت را به معنای سنتی‌اش تباه کند. ترجمه‌هایی که در این خاک نفوذ کردند همه از جای دیگری - جز سنت بومی - ریشه گرفته بودند و ارتباط نیرومندی با سنت نداشتند. همین واقعیت به تنهایی کافی بود تا (فارغ از همه درگیری‌ها و جدال‌های سنت با مؤلفه‌های خارج از خود) ترجمه را بدیل و جانشین سنت کند. آثار ترجمه که خاستگاه متفاوتی داشتند، خواه ناخواه با سنت درگیر شدند.

نامطمئن) را بازنمایی کند، زبان ترجمه بر وانمایی معنا استوار می‌شود و همین خصیصه جذبۀ ویژه‌ای به ترجمه می‌دهد. در زبان، معنا چیزی است که هست (با همه پیچیدگی‌های بغرنج - که گاه تحلیل را ناتوان می‌کند - «هست»)، چیزی که به آن (یا حرکت آن) می‌توان اشاره کرد و به گونه‌ای قابل فهم از آن سخن گفت. در ترجمه، در زبان ترجمه، معنا نیست (وانمود می‌کند که هست، اما «در واقع») نیست. یا به بیان بهتر: برای ذهن و زبان مقصد خارج از دسترسی درونی و بی‌واسطه «هست».

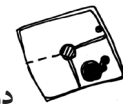
معنای سرشته در ترجمه جای دیگری است، از جایی دیگر آمده و اکنون آواره شده، بی‌خانمان شده است، او در این سپهر فرهنگی ناآشناست و نمی‌تواند خود را به گونه‌ای خوشنودکننده جلوه‌گر کند. این معنا همیشه در هاله‌های ابهام و پوشیدگی فرو رفته و همین پوشیدگی است که به تعبیر فروید، اشتیاق دانستن و لمس آن را دوسدچندان می‌کند (دانسی، ۱۸۵: ۲۰۰۴). این معنا همیشه جلوه‌هایی از بدعت و تازگی دارد و درون‌مایۀ تحلیل‌ناپذیرش مثل طعم تلخ شکلات در وهم و لذت شناور است. اگر جذابیت زبان حضور ناتمام معنایی است که همیشه در تکاپوست، جذابیت ترجمه در معنایی است که هرگز کاملاً در دسترس نیست: معنایی استعلایی و فراتر از معنا.

ترجمه راهبرد فریبده‌ای در برابر زبان اتخاذ می‌کند: او نه در زبان، بلکه در جایی میان زبان‌ها آشیانه می‌کند، سرانجام روشن معنا را به بازی می‌گیرد و زبان را در آمد و رفت دلالت‌های معنایی نامأنوس مضطرب می‌کند، ترجمه زبان

بدین سان فراگیر شدن ترجمه به ضعیف شدن و تخریب سنت دامن زد. ترجمه، با امید و انگیزه، به نمایش دگرگون از جهان پرداخت و در این بین سنت بود که پیای با ضربه‌های هولناک به حاشیه رانده شد. ترجمه نمی‌خواست - اما شاید هم می‌خواست: «نظم وانموده گیج‌کننده است» (بودریار، ۱۳۸۸)؛ به هر تقدیر اما ترجمه در قتل سنت شریک شد، قتلی که هنوز - شاید تا روزگاران دور آینده - ناتمام باقی مانده است یا باقی خواهد ماند.

### ترجمه و زبان

فراتر از این اشارات، نگاهی هم به رابطه ترجمه و زبان می‌اندازیم. در آن حال که زبان بر معنا قوام می‌یابد و می‌کوشد معنایی (هر چند سیال و



در شرایطی که پیش شرط‌های تحقق مدرنیته غایب بود، ترجمه نمودی به تأخیر افتاده (و در همان حال پیشگام) از مدرنیته شد که در انحنای امر سنتی نفوذ کرد.

ناشناخته دیگری فریفته می‌شود و همیشه خود را به چیزی جز خود وامی‌نهد. زبانی که از آغاز با پذیرش ترجمه و رد همسانی قالب می‌گیرد هرگز نمی‌تواند به انسجامی که ساختارگرایان یاد می‌کنند، دست یابد. چیزی بیرون از مرکز بر مرکز یورش می‌آورد و ذهن خود را در متن نشانه‌هایی لغزنده و سیال می‌یابد که کاملاً نمی‌شناسد و نمی‌تواند در نقطه ثباتی لنگر بیندازد. زبانی که بنا بوده بستر ترجمه شود خود را در بستر ترجمه می‌یابد و در جریان سیال ترجمه پیوسته به هویت «دیگری» می‌رسد. زبان در برابر ترجمه بی - چاره است؛ از ابتدا، زبان چاره‌ای جزء پذیرش دگربردگی ترجمه و وانهادن قطعیت خویش ندارد.

این مقاله بیش از همه معطوف به ترجمه‌های

و معنا را دور می‌زند تا جایی فراسوی آن دو، ذهنیت سوژه را درگیر ظهوری پایان‌ناپذیر کند. گرچه هر ترجمه ناچار است در زبان قالب گیرد و خود را به معنای برآمده از زبان واگذار کند، همیشه شکافی فریبنده فراروی معنا می‌گشاید و معنا را مقهور خود می‌کند. ترجمه از نظم نمادین امر واقع عبور می‌کند تا به میل سرکوب‌شده در زبان پاسخ دهد: تسلیم شدن در مقابل جاذبه‌های فهم‌ناپذیر دیگری. زبان بر ترجمه یورش می‌برد، زبان می‌کوشد رمزگان متن (ترجمه) را تابع «معنی» سرشته در خود کند: در انتها ولی چیزی ترجمه‌ناپذیر باقی می‌ماند.

زبان مقهور ترجمه می‌شود. زبان در مقابل معانی بیگانه و دوردست ترجمه بیچاره است. ترجمه، امکانات زبان را در جذب نامتعارف اغوا می‌کند. می‌گویند زبان حامل معناست، ولی گویا در ترجمه زبان، در زبان ترجمه، معانی نیرومند و سرکش خود را در ناشناخته‌ترین افق‌ها می‌بازند: «آن که با معنا حمله می‌کند با معنا کشته می‌شود» (بودریار، ۱۹۹۵).

ترجمه بیش از آن که تصور می‌رود در زبان رخنه و امکانات زبان را دگرگون می‌کند. هر زبان با این پیش‌فرض - به مثابه یک زبان - به رسمیت شناخته می‌شود که ترجمه‌پذیر باشد. اگر زبانی ترجمه‌پذیر نباشد، ارتباط‌پذیر نباشد و نتواند نسبتی با دیگر زبان‌ها برقرار کند طرد می‌شود و نمی‌تواند به اعتباری که شایسته یک زبان است دست یابد. از این رو پیش‌فرض ترجمه‌پذیری از آغاز در بنیادهای زبانی آمیخته می‌شود و زبان‌ها در تاریخ فرهنگی خود همواره نسبت به دیگری گشوده باقی می‌مانند. زبان در برابر جذب



برای برخی از ما که با دیگری و با حاملان مدرنیته رویارو شده‌ایم، گویا ترجمه چیزی بیش از رسانه بوده: ترجمه بنیان‌گذار بوده است.

باقی نمانده است، به ویژه برای برخی از ما که با دیگری و با حاملان مدرنیته رویارو شده‌ایم، گویا ترجمه چیزی بیش از رسانه بوده: ترجمه بنیان‌گذار بوده است.

به دنیای وانموده‌ها خوش آمدید. زبان واقعیت در «نیرنگ ترجمه» چنان فریفته شد که رشته‌های دلالت و معنا ناگهان از هم گسیختند و در فضا - زمان ناواقعیت/ فراواقعیت ماندند. واقعیت با چالشی ریشه‌کن روبه‌رو شد و آن‌گاه که به دفاع برخاست پیش از آن که خود را درک کند، ترجمه شد.

#### منابع

- بودریار، ژان (۱۳۸۸)، «اندیشه ریشه‌ای»، ترجمه محمود اکسیری‌فرد، *ماهنامه خردنامه*، شماره ۳۶، بهمن ۱۳۸۸.
- Baudrillard, Jean, (1995), *Simulacra and Simulations - XVIII. On Nihilism*. Trans. Sheila Faria Glaser. Retrieved from: <http://www.egs.edu/faculty/jean-baudrillard/articles/simulacra-and-simulations-xviii-on-nihilism>.
- Danesi, Marcel, (2004), *Message, Signs, and Meanings: A Basic Textbook in Semiotics and Communication Theory*, 3<sup>rd</sup> ed., Toronto: Canadian Scholars Press Inc.
- Derrida, Jacques, (1979), "Living on: borderlines", in: Harold Bloom, Paul DeMan, Jacques Derrida, Geoffrey H. Hartman, and J. Hillis Miller et al (eds.), *Deconstruction and Criticism*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Heath, Stephen, (2010), "Intertextuality", in: Michael Payne and Jessica Rae Barbara (eds.), *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*, 2<sup>nd</sup> ed., West Sussex: Blackwell.
- Lyotard, Jean-François, (1988), *The Differend: Phrases in Dispute*, trans. Georges Van Den Abbele.

نوشتاری بود. اما این گفتارها برای شکل‌های دیگر ترجمه هم لاجرم حقیقتی به دل دارند. در این متن کوتاه مجال پرداختن به جلوه‌ها و پیچیدگی‌های ترجمه نبود. هر جا که فهمی دست‌اندرکار باشد متنی وجود دارد و ناگزیر هر کجا متنی باشد ترجمه‌ای (در جریان) هست. متن را به معنایی که دریدا بیان داشته - فراتر از نوشتار - به کار می‌برم، نشانه‌ای که مستقل از تولیدکننده، پس از تولیدکننده‌اش بماند و چیزی بگوید. پس هر فهمیدنی ترجمه کردن است. متن‌های نوشتاری بزرگ‌ترین نمایندگان ترجمه‌اند ولی ترجمه را به خود محدود نمی‌کنند. به هر حال، با تحلیل همین متن‌ها می‌توان حقایق بسیاری پیرامون ترجمه، به ویژه در معنای عامش، کشف کرد. آنچه برای یک مورد از ترجمه - نوشتار - صادق است نسبتی با همه جلوه‌های ترجمه دارد. مدت‌هاست عادت کرده‌ایم، در هوای متصلب اثبات‌گرایی، ترجمه را با اصطلاحاتی مثل «رسانه»، «تکنیک»، «روش» و «وسیله انتقال» یا تعابیر مضحکی چون اینها بفهمیم. ترجمه هیچ یک از اینها نیست، بلکه بسیار بیشتر بوده است. ترجمه، به بیانی، پیش‌شرط هر فهم و گفتگویی است که در عین حال در فهم یا گفتگو خلاصه نمی‌شود و همیشه بعدی فراتر دارد. ترجمه ابزار نیست، می‌خواهد افق باشد. ترجمه، که به زعمی، خود فضای فاهمه است با چیزی برخورد نمی‌کند، تنها می‌فریبد اغوا می‌کند و در خود می‌کشد. اگر شکلات دوست نداری، می‌توانی شکلات را دوست داشته باشی. میل پراکنده شکلات بر جدیت امر واقع چیره شد. اگر ترجمه را دوست نداری، سعی کن ترجمه را دوست بداری. گویا چیزی خارج از ترجمه

Manchester: Manchester University Press.

- Malpas, Simon, (2003), *Jean-François Lyotard*, London and New York: Routledge.

- Royle, Nicholas, (2003), *Jacques Derrida*, London and New York: Routledge.

